

دلایل عقلی امام حضرت مهدی (عج)

مقدمه ۱. ضرورت وجود امام (وجوب امام)

وجود امام و خلیفه پیامبر P و پیشوای مسلمین، مورد قبول همه مذاهب اسلامی - اعم از شیعه و سنی است. این انگاره به قدری اهمیت دارد که وقتی به اهل سنت درباره اجرای سقیفه اعتراض می شود که چرا عده ای از صحابه - از جمله خلیفه اول و دوم - هنوز بدن پیامبر اکرم P را غسل و کفن نکرده، به مسأله جانشینی پرداختند، می گویند: امامت و رهبری امت اسلامی، مهم تر از تجهیز و کفن و دفن پیامبر P است!

پس مسأله ضرورت وجود امام، نه تنها برای شیعه؛ بلکه حتی برای فرقه های مختلف اهل سنت نیز جدی و پراهمیت است و آنان نیز در اینکه امامت و خلافت، امری بایسته و ضروری است، تردید ندارند، منتها در کیفیت و وجوب آن، با شیعه اختلاف دارند که در طول بحث روشن خواهد شد. ابتدا دیدگاه های هر یک از فرقه های شیعه و سنی به طور اختصار بیان می گردد:

الف. فرقه های کلامی شیعه:

۱. امامیه اثنی عشری: از نظر امامیه، امامت واجب است، مؤید این مطلب، کلام یکی از بزرگان امامیه، خواجه نصیرالدین طوسی، است که فرمود: «الامامیه یقولون: نصب الامام لطف، لانه یقرب من الطاعه و یبعد عن المعصیه و اللطف واجب علی الله تعالی»؛ یعنی، امامیه می گوید: نصب امام، لطف است؛ زیرا مردم را به طاعت نزدیک می کند و از معصیت دور می سازد و لطف بر خداوند واجب است.

یادآوری: فریقین معتقد به وجوب امامت هستند، ولی در اینکه این وجوب بر خدا است یا بر مردم اختلاف نظر دارند. قول به «وجوب بر خدا»، وجوب کلامی است که امامیه بدان معتقد است؛ ولی قول به «وجوب بر مردم»، وجوب فقهی است که فرقه های اهل سنت بر آن دیدگاه هستند.

«مقصود از وجوب کلامی، این است که فعلی، مقتضای عدل یا حکمت یا جود یا رحمت یا دیگر صفات کمال الهی است و چون ترک چنین فعلی، مستلزم نقص در ساخت خداوند و در نتیجه، محال است؛ پس انجام دادن آن، واجب و ضروری است. البته کسی، آن فعل را بر خداوند واجب نمی کند؛ بلکه او خود، به مقتضای صفات کمال و جلالش، آن را بر خود واجب می کند؛ چنان که فرموده است: «... کَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ...» و نیز فرموده است: «إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى»^۱ و آیات دیگر.

امامیه، امامت را مقتضای حکمت و لطف خداوند می داند و بر این اساس، آن را بر خداوند واجب می شمارد^۲.

^۱ سوره الليل (۹۲)، آیه ۱۲.
^۲ فصلنامه انتظار، شماره چهارم، ص ۶۰.

۲. اسماعیلیه: مشهور این است که اسماعیلیه نیز مانند امامیه معتقد به وجوب امامت است (حتی وجوب بر خدا)، البته بین دیدگاه امامیه و اسماعیلیه در فلسفه امامت اختلاف نظر وجود دارد؛ زیرا آنان معتقدند: فلسفه آن، تعلیم معرفت خداوند به بشر است.

مرحوم فاضل مقداد می گوید: «اسماعیلیه، امامت را بر خداوند واجب می دانند تا معرفت خداوند را به بشر تعلیم دهد»^۱.

توضیح دیدگاه اسماعیلیه:

«اسماعیلیه عالم ممکنات را به دو عالم باطن (امر و غیب) و عالم ظاهر (خلق و شهادت) تقسیم کرده اند. عالم باطن یا امر، مشتمل بر عقول و نفوس و ارواح است و نخستین موجود در این عالم «عقل اول» است و سپس عقول دیگر و نفوس قرار دادند. آنان، امام را مظهر عالم باطن یا عالم امر می دانند و رتبه اش بر نبی که مظهر و ظهور مجلی و تجلی است، یعنی وجود خداوند، در وجود امام، متجلی می گردد»^۲.

۳. زیدیه: اینها اگرچه با امامیه در مصادیق و شرایط امام اختلاف نظر جدی دارند؛ ولی معتقد به وجوب امام هستند (آن هم وجوب بر خدا). خواجه نصیرالدین طوسی آنان را از طرفداران وجوب نصب امام بر خدا می داند^۳. البته گفته شده که عده کمی از آنان معتقد به «وجوب نصب امام بر خدا» نیستند^۴. به هر حال در اصل وجوب و ضرورت امام، با سایر فرقه های شیعه هم عقیده هستند. پس فرقه های شیعه، معتقد به وجوب امام و ضرورت آن در جامعه هستند؛ هرچند در فلسفه وجود امام، اختلافاتی دارند.

ب. فرقه های کلامی اهل سنت:

۱. اشاعره: اینان به وجوب امام معتقدند. این مطلب از بیشتر کتاب های آن ها به دست می آید؛ ولی از آنجا که به حسن و قبح عقلی معتقد نیستند، وجوب امامت را از باب «وجوب بر مردم» (وجوب فقهی) می دانند. یکی از علمای بزرگ اشاعره، قاضی عضدالدین ایجی، در این زمینه می گوید: «نصب الامام عندنا واجب علینا سمعاً»^۵.

بر این اساس آنان نیز معتقد به نصب امام و ضرورت امام در جامعه اند؛ اما با دو تفاوت: ۱. وجوب از باب «بر مردم» است؛ ۲. وجوب به دلیل عقلی نیست؛ بلکه به دلیل نقلی است.

۲. معتزله: اکثریت قاطع معتزله، قائل به وجوب امام هستند و تنها دو متکلم معتزلی - ابوبکر اصم و هشام بن عمر و فوطی - به وجوب امامت اعتقادی ندارند. در نزد اینان «وجوب بر مردم» است.

۳. ما تریدیه^۱: اینان معتقد به وجوب امام هستند وجوب امامت در نظر آنها، از قسم «وجود بر مردم» (وجوب فقهی) است.

^۱ ارشاد الطالبین، ص ۲۲۷.

^۲ فصلنامه انتظار، ش چهار، ص ۶۲.

^۳ قواعد العقائد، ص ۱۱۰.

برخی از زیدیه، به وجود نصّ در امامت اعتقاد ندارند و عقیده آنان در این مسأله همانند عقیده معتزله و اهل سنت است. طبعاً این گروه،

^۴ امامت را «واجب بر مردم» می دانند، نه واجب بر خدا (انتظار، ش چهارم، ص ۶۳).

^۵ میر سید شریف گرگانی (جرجانی)، شرح مواقف، ج ۸، ص ۳۴۵.

ما تریدیه با اشاعره در این جهت هم عقیده اند که وجوب امامت از دلایل نقلی فهمیده می شود.

۴. وهابیان: این گروه نیز امامت و خلافت را واجب می دانند؛ ولی قائل به وجوب کفایی آن هستند. یکی از آنها در شرح کتاب لمه الاعتقاد ابن قدامه مقدسی چنین می نویسد: «الخلافة منصب كبير و مسؤولیة عظيمة و هی تولی تدبیر امور مسلمین بحیث یكون هو المسؤول الاول فی ذلك. وهی فرض کفایة، لأنّ امور الناس لاتقوم الا بها»^۱؛ یعنی، خلافت، منصبی بزرگ و مسؤولیتی عظیم است و آن عبارت است از عهده دار شدن تدبیر امور مسلمان به گونه ای که وی (خلیفه و والی) مسؤول نخستین در این باره به شمار می رود. خلافت واجب کفایی است، زیرا امور مردم، بدون آن قوام نخواهد یافت.

پس فرقه های شیعه و سنی، به ضرورت وجود یا وجوب امام معتقدند و در این مورد اتفاق نظر دارند. هرچند در برخی مسایل نظیر اینکه این وجوب کلامی (وجوب بر خدا) است یا وجوب فقهی (وجوب بر مردم) اختلاف نظر دارند.

حال جای این پرسش است که دلیل یا دلایل در بحث امامت خاصه نیست؛ بلکه باید آن را در بحث امامت عامه ملاحظه کرد؛ ولی برای آشنایی اجمالی به بعضی از دلایل به طور مختصر اشاره می شود:

یک قاعده لطف

یکی از براهین عقلی - که متکلمان زیاد به آن استدلال می کنند - «قاعده لطف» است و به صراحت می توان گفت: شیوه رایج گذشتگان همین قاعده بوده است.

شیخ طوسی (ره) می گوید:

« لطف عنایتی است که انسان را در انجام دادن عملی که باید آن را انجام دهد برمی انگیزد و او را یاری می کند؛ به طوری که اگر این یاری وانگیزه نباشد، وی آن کار را انجام نمی دهد، و نیز او را از انجام کار که نباید انجام دهد، دور می کند و باز می دارد. لطف دارای سه مرحله است: توفیق (فراهم آوردن وسایل و امکانات لازم)، ارشاد و راهنمایی (نشان دادن راه)، و رهبری در عمل (ایصال الی المطلوب)^۲».

علامه حلی (ره) در این زمینه می گوید:

«امامت ریاست عامه الهی در امور دین و دنیا است، برای شخصی از اشخاص به عنوان نیابت از پیامبر و این واجب عقلی است؛ زیرا امامت لطف است. پس ما علم قطعی داریم که اگر برای مردم شخصی باشد که ریاست آنها را بر عهده

یکی از فرق کلامی اهل سنت ماتریدیه است، مؤسس این مکتب کلامی ابومنصور ماتریدی است. وی محمد بن محمد بن محمود ماتریدی سمرقندی منسوب به ماترید از روستاهای سمرقند است. او سال ۳۳۳ در آسیای مرکزی (سمرقند) از دنیا رفت.

^۲ لمعه الاعتقاد، شرح محمد بن صالح عثیمین، ص ۱۵۶، (به نقل از: فصلنامه انتظار)

^۳ تمهید الاصول، ترجمه مشکوه الدینی، انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران، سال ۱۳۵۸، ص ۷۸۷-۷۶۷.

گیرد و آنها را راهنمایی کند و دیگران از او اطاعت کنند و او حق مظلوم را از ظالم بستاند و ظالم را از ظلم منع کند، مردم به صلاح نزدیک تر و از فساد دورتر می شوند»^۱.

۱ - ۱ . تعریف لطف

«لطف» از صفات فعل خداوند است، نه ذات و مراد از آن، هر فعلی است که خداوند نسبت به مکلفین انجام می دهد (مانند نعمت ها، خیرها و...) و به واسطه آن بندگان را به اطاعت نزدیک می کنند و از معصیت باز می دارد (البته به حدّ جبر نمی رسد).

قاعده لطف با «قاعده اصلح» تفاوت دارد. مصالح گاهی دینی و گاهی دنیوی است. اگر مصلحت دینی بود که نزدیک کننده به طاعت و دورکننده از معصیت باشد و در تکلیف دخالت کند، به آن لطف گویند. اما اگر مصلحت دنیوی بوده و در دایره تکلیف دخالت ندارد، به آن اصلح گویند.

۱ - ۲ . اقسام لطف:

لطف به لحاظ تأثیر و بهره مند ساختن انسان ها، دو قسم است: لطف محصل و لطف مقرب. لزوم وجود پیشوای الهی، از مصادیق هر دو نوع می تواند باشد:

۱-۲-۱. لطف محصل: عبارت است از انجام دادن زمینه ها و مقدماتی از سوی خداوند که تحقق هدف آفرینش، بر آنها متوقف است؛ به گونه ای که اگر خداوند، این امور را در حق انسان ها انجام ندهد، کار آفرینش لغو بیهوده می شود. برخی از مصادیق این نوع لطف، بیان تکلیف شرعی، توان مند ساختن انسان ها برای انجام دادن تکالیف، نصب و معرفی ولی و حافظ دین و ... است. لطف به این معنا، محقق اصل تکلیف و طاعت است.

۱-۲-۲. لطف مقرب: عبارت است از اموری که خداوند برای بندگان انجام می دهد و در سایه آن، هدف از تکلیف برآورده می شود؛ به گونه ای که اگر این امور انجام نمی شد، امتثال و اطاعت برای عده زیادی امکان پذیر نبود.

برخی از نمونه های این نوع لطف، وعده بهشت به نیکوکاران و عذاب جهنم برای بدکاران، نعمت ها و سختی ها به عنوان ابتلا، امر به معروف و نهی از منکر و ... است.

این نوع لطف، مکلف را به سوی انجام دادن دستورات الهی نزدیک تر و از سرکشی به دور می دارد. این لطف، مرتبه اش، بعد از اثبات تکلیف است اما لطف محصل، محقق و مثبت تکلیف شرعی است.

^۱ شرح باب حدی عشر، ص ۸۳، مکتبه المعارف الاسلامیه.

علامه حلی، لطف مقرب را این گونه تعریف می کند: «لطف مقرب، عبارت است از هر آنچه که در دور کردن بندگان از معصیت و نزدیک ساختن ایشان به طاعت، مؤثر است؛ ولی در قدرت دادن آنان بر انجام تکالیف، مداخلیتی ندارد و اختیار را نیز از آنان سلب نمی کند».

البته تعاریف دیگری از لطف مقرب و لطف محصل در کتب کلامی شده است.

۱- ۳. تفاوت در لطف

اگر لطف محصل نباشد، اصولاً تکلیف شرعی، بعثت، پیشوا و راهنمایی نخواهد بود، یعنی، اصل وجود تکلیف شرعی محقق نمی شود. اما اگر لطف مقرب نباشد (هرچند تکلیف، بعثت و نصب پیشوا و راهنما وجود دارد و چه بسا در مورد برخی از اشخاص، تکلیف هم امتثال شود)، ولی نوع مردم، امتثال تکلیف نخواهند کرد. به عنوان مثال اگر وعد و وعیدی نباشد، هرچند بندگان، توانایی بر انجام دادن دستورهای الهی را دارند (چون در سایه لطف محصل، شریعت و راهنما معرفی شده است)؛ لکن بیشتر آنان تا تشویق و تنبیهی نباشد، کمتر سراغ اطاعت و فرمان برداری می روند. به بیان دیگر: با توجه به معنای اصطلاحی لطف که حالت برانگیزندگی دارد، اگر مکلف از این برانگیزندگی و بازدارندگی متأثر شود و به مرحله عمل برسد یعنی خلاف را ترک و ثواب را مرتکب شود، می شود لطف محصل، اگر این تأثیر را نگذاشت می شود مقرب. هر لطفی مقرب است یعنی شأن برانگیختن و بازدارندگی را دارد ولی هر لطفی محصل نیست لذا بینشان از نظر نسب اربع منطقی عام و خاص مطلق است متکلمین بیشتر به لطف مقرب توجه نمودند بخاطر عام بودن آن و توجه به لطف محصل ننمودند.^۱

۱- ۴. دلالت قاعده لطف بر امامت

بیشتر دانشمندان علم کلام، مسأله امامت را از مصادیق «لطف مقرب» دانسته و در این زمینه بحث کرده اند. اثبات ضرورت امامت بر اساس «قاعده لطف» چنین است.

حال که خداوند، تکالیفی را بر بندگان واجب کرده است، غرض او، اطاعت و پیروی انسان ها از آن تکالیف است تا در سایه آن، به کمال و سعادت مطلوب برسند. این مهم (امتثال) بدون انجام دادن اموری (از جانب خداوند)، مثل نصب امام معصوم، وعد و وعید و محقق نمی شود و خدای حکیم، حتماً این امور را انجام می دهد تا نقض غرض در تکلیف لازم نیاید.

بیشتر دانشمندان بزرگ کلامی با ذکر مثالی، می گویند: هرگاه کسی، غذایی آماده کند و هدف او دعوت افرادی باشد، به آنان پیغام بدهد و با اینکه می داند آنان نشانی و راهنما ندارند، ولی برایشان راهنما نفرستد یا نشانی را به آنان نگوید؛ مسلماً کار عبث و بیهوده می کند.

پیش فرض های مهم برهان لطف

^۱ برگرفته از قواعد کلامیه، علی ربانی گلپایگانی.

۱. هدف و غرض اصلی خداوند از تشریع تکالیف، اطاعت و پیروی بندگان است، نه اینکه هدف، صرفاً بیان تکالیف باشد (هرچند عده اندکی بدون وعد و وعید و یا نصب امام، امتثال می کنند).

عقل سلیم، حکم می کند که پیمودن راه کمال و رسیدن به سعادت، با عمل به برنامه هایی است که عقل و شرع، آنها را بیان کرده اند و چون این هدف، مربوط به نوع انسان است و او بدون لطف الهی به آن نمی رسد؛ این لطف بر خدا واجب است.

قرآن، در موارد گوناگون، این مضمون را بیان می کند که اگر خداوند، دستوری داده، یا لطفی کرده است و یا ضرری را متوجه انسان ها ساخته، هدف انجام دادن، دستورها بوده است تا در سایه آن، به کمال مطلوب برسند. در اینجا به ذکر چند نمونه از آیات بسنده می شود:

«و بلونا هم بالحسنات و السيئات لعلهم يرجعون»^۱

آیه الله سبحانی می نویسد: مراد از حسنات و سیئات، نعمت ها و ضررهای دنیایی بوده و هدف از این ابتلا، وادار کردن آنان به حق مداری و اطاعت است.^۲

«و ما أرسلنا فی قریة من نبی الا أخذنا أهلها بالبأساء و الضراء لعلهم یضرعون»^۳

در این آیه، به هر دو قسم از لطف اشاره شده است. مفاد آیه کریمه این است که خداوند، پیامبران را برای ابلاغ تکالیف و ارشاد بندگان فرستاده است (لطف محصل)؛ منتها چون رفاه طلبی و سستی و فرورفتن در نعمت های دنیایی، می تواند سبب سرکشی و بی خبری انسان از هدف آفرینش و اجابت درخواست انبیاء شود، حکمت الهی اقتضا می کند تا آنان را گرفتار سختی ها کند تا به سوی اوامر الهی برگردند.^۴ از آنجایی که هدف اصلی، انجام دادن دستورهای الهی بوده، پیامبران صرفاً، به اقامه حجت و برهان اکتفا نکرده اند؛ بلکه به ارائه معجزات، بشارت نیکوکاران و ترسانیدن بدکاران پرداخته اند: «رسالاً مبشرین و منذرین»^۵ این امور، در گرایش مردم به اطاعت و دوری گزیدن از معصیت، دخالت دارد.^۶

۲. نصب امام از مصادیق «لطف مقرب» نیز می باشد. این پیش فرض، با توجه به تعریف مقام امامت و وظایف و اوصاف آن، کاملاً روشن و پذیرفتنی است. مرتبه امامت، نزدیک به مرتبه نبوت است، با این فرق که پیامبر، مؤسس تکالیف شرعی است و امام، حافظ و پاسدار آن به نیابت از پیامبر.^۷

شکی نیست که محافظت از قوانین و سایر کارکردهای امام انسان ها را به سوی پیروی از دستورات الهی نزدیک می کند و از سرکشی برکنار می دارد. از طرفی هرگاه جامعه، رهبری داشته باشد که آنها را از تجاوز و نزاع باز دارد و به صلح و

^۱ اعراف (۷)، آیه ۱۶۸.

^۲ الالهیات، ج ۲، ص ۴۹.

^۳ اعراف (۷)، آیه ۹۴.

^۴ الالهیات، ج ۲، ص ۴۹.

^۵ نساء (۴)، آیه ۱۶۵.

^۶ الالهیات، ج ۲، ص ۵۰.

^۷ انیس الموحدین، محمد مهدی نراقی، بخش امامت.

عدل و انصاف وادارد، چنین جامعه ای، به صلاح نزدیک و از فساد تباهی دور می شود.^۱ حال اگر چنین رهبری، از جانب خدا بوده و معصوم هم باشد، دیگر جای تردیدی در لطف بودن آن نمی ماند. نصب پیشوا و امام معصوم الهی، هیچ گونه مفسده و مزاحمی ندارد تا خداوند به جهت آن مفسده و یا تراحم با امر دیگر، از نصب امام صرف نظر کند.

دو. باستگی کارشناس دین

با پذیرش خاتمیت رسالت پیامبر P و جامعیت دین اسلام، این مشکل رخ می دهد که پیامبر در طول ۲۳ سال ابلاغ رسالت، فرصت نیافت که همه جزئیات و تفصیل بایسته برای راهنمایی و رهبری امت را تبیین کند و شیوه های آن را در گفتار و عمل ارائه دهد. علاوه بر اینکه مردم نیز توانایی درک بعضی از معارف را نداشتند و برخی مباحث و مسائل نیز درمورد نیاز نبود تا مردم آن را یاد بگیرند و به دیگران برسانند.

از اینجا مسأله احتیاج به کارشناس بعد از رحلت پیامبر P (به عنوان امام) مطرح می شود؛ یعنی، کارشناس امر دین که به اشتباه دچار نشود و خطایی از او سر نزد.

این مسأله یک ضرورت عقلی و شیوه پذیرفته شده در میان عقلا است که در هر کاری متخصص آن را می طلبند و در مواجهه با هر مکتب و طرح پیچیده ای، کارشناس آن را جست و جو می کنند؛ زیرا بدون متخصص و کارشناس، رسالت های علمی و دینی، ناتمام می ماند و سرانجام به تباهی کشیده می شود.

آیه الله سبحانی در بحث ادله امامت دلیلی تحت عنوان «الفراغات الهائله بعد النبی فی مجالات اربعه» ذکر کرده است. ایشان در تقریر برهان چنین می گوید:

پیامبر اکرم P در طول حیات خود، مسؤولیت هایی داشته که عبارت بود از:

۱. شرح و تفسیر آیات الهی و کشف الاسرار آنها؛

۲. شرح و بیان احکام مستحدثه در زمان حیات پربرکت خویش؛

۳. دفع شبهات و پاسخ به سؤالات اهل کتاب؛

۴. حفظ دین از تحریف.

اینها امور چهارگانه ای بود که پیامبر اکرم P در حیاتش بدان ممارست می کرد، حال بعد از رسول اکرم P چه کسی باید عهده دار چنین مسؤولیتی باشد؟ سه احتمال وجود دارد:

الف. شارع مقدس، مسأله را مهمل بگذارد و کاری به بعد نداشته باشد! این احتمال محال است.

ب. مسأله را مهمل نگذارد؛ بلکه امت بعد از پیامبر P مسؤولیت های او را انجام دهد. این هم با توجه به مسائل بعد از رحلت پیامبر P، و حوادثی که بعد از رحلت اتفاق افتاد و جامعه اسلامی را دچار تفرقه و جدایی کرد، قابل پذیرش نیست.

^۱ کشف المراد، ص ۳۶۲.

ج. خداوند این مسؤولیت را به شخصی مانند پیامبر P بسپارد که شئون مختلفی (مثل تفسیر معصومانه از دین ...) داشته باشد.

از این سه، دو احتمال نخست باطل است، و احتمال درست نصب جانشین پیامبر و امام از سوی خداوند است.

سه. سیره مسلمین

متکلمین در کتاب های کلامی خود این دلیل را آورده اند؛ نظیر: خواجه نصیرالدین طوسی در تلخیص المحصل^۱، عضدالدین ایجی در مواقف^۲، سعد الدین تفتازانی در شرح مقاصد^۳ و شرح عقاید نسفیه^۴، شهرستانی در نهایه الاقدام^۵ و آمری در غایه المرام^۶.

با پژوهش در سیره مسلمانان - به ویژه مسلمین صدر اسلام - روشن می شود که آنان، وجوب امامت را امری مسلم و تردید ناپذیر می دانستند، و حتی کسانی که در سقیفه حضور نداشتند (مثل حضرت علی U)، اصل نیاز جامعه اسلامی به امام را منکر نبودند.

چهار. اجرای حدود و حفظ نظام اسلامی

بدون تردید شارع مقدس، از مسلمانان خواسته است که حدود اسلامی را اجرا و مرزهای کشور اسلامی را از تجاوز دشمنان حفظ کنند و پاسدار کیان اسلام و امت اسلامی باشند. از طرفی، تحقق این هدف، بدون وجود امام و پیشوایی با کفایت و مدبر، امکان پذیر نیست. از آنجا که مقدمه واجب چون خود واجب، واجب؛ پس نصب امام واجب خواهد بود. سعد الدین تفتازانی به این دلیل در شرح مقاصد اشاره کرده است.^۷

پنجم. وجوب دفع ضررهای عظیم

دلیل دیگری که عده ای از متکلمان اسلامی، نظیر فخررازی^۸ و سعد الدین تفتازانی^۹ بر وجوب امامت اقامه کرده اند، این است که: امامت، در بردارنده منافع عظیم اجتماعی است که نادیده گرفتن آنها، فرد و جامعه را دچار زیان های بزرگی خواهد کرد و دفع چنین ضررهایی، عقلاً و شرعاً واجب است.^{۱۰}

^۱ تلخیص المحصل، ص ۴۰۷.

^۲ شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۴۶.

^۳ شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۳۶.

^۴ شرح عقاید نسفیه، ص ۱۱۰.

^۵ نهایه الاقدام، ص ۴۷۹.

^۶ غایه المرام، ص ۳۶۴.

^۷ شرح مقاصد، ج ۵، ص ۲۳۶ - ۲۳۷.

^۸ تلخیص المحصل، ص ۴۰۷.

^۹ شرح مقاصد، ج ۵، ص ۲۳۷ - ۲۳۸.

^{۱۰} البته برخی به دلایل نقلی بر ضرورت وجود امام استدلال کردند؛ مانند استدلال به آیه «اولی الامر» و حدیث «من مات» و «ان الارض لا تخلو من حجه» و ... (ر.ک) مباحث امامت علمه کتب کلامی)

در پایان مقدمه اول می توان گفت: همه متکلمان اسلامی - چه شیعی و چه سنی - بر ضرورت وجود امام (وجوب امام) اتفاق نظر دارند.

مقدمه ۲. اوصاف امام

اوصاف امام دو دسته است: بعضی از اوصاف بین فریقین اتفاقی است؛ نظیر اینکه، امام باید مسلمان، عادل (اجمالاً)، حرّ و آزاد باشد (نه بنده)، و

دسته دیگر از اوصاف اختلافی است، مثل عصمت. شیعه معتقد است: امام باید مصوم باشد و حال آنکه اهل سنت معتقد به عصمت امام و یا خلیفه نیستند.

دلایل عصمت یا عدم آن، در امامت عامه بحث می شود؛ ولی در اینجا به طور اختصار و فشرده به آن اشاره می گردد:

به چه دلیل امام باید معصوم باشد؟

قبل از بیان ادله، بایسته است چند نکته روشن شود:

یکم، «عصمت» در معنای لغوی به معنای امساک، حفظ و منع آمده است؛ همان طور که اهل لغت (نظیر ابن فارس و ابن منظور) گفته اند، حتی راغب اصفهانی «عصم» را به معنای امساک و نگه داری گرفته است.

«عصمت» در اصطلاح متکلمان و حکمای اسلامی معنای لغوی منع و حفظ را در بردارد. آنان معمولاً عصمت را نسبت به گناه می سنجند؛ یعنی، معصوم کسی است که از ارتکاب گناه مصون و محفوظ باشد. سید مرتضی علم الهدی در این زمینه می گوید:

«اعلم ان العصمة هی اللطف الذی یفعله الله تعالی، فیختار العبد عنده الامتناع من فعل القبیح»؛ یعنی، بدان که عصمت عبارت است از لطفی که خداوند (در مورد بنده) انجام می دهد و به واسطه آن انسان از فعل قبیح امتناع می کند.

دوم، معمولاً متکلمان اسلامی، عصمت را به عصمت عملی و ترک گناه معنا می کنند؛ در حالی که دایره عصمت وسیع تر است و عصمت علمی را هم شامل می شود. عصمت علمی؛ یعنی، معصوم در حوزه علم و معرفت دچار خطا نمی شود. عصمت علمی دارای مراتب و ابعاد است، از جمله:

۱. عصمت در شناخت احکام الهی،

۲. عصمت در شناخت موضوعات احکام شرعی،

۳. عصمت در تشخیص مصالح و مفاسد امور مربوط به رهبری جامعه اسلامی،

۴. عصمت در امور مربوط به زندگی عادی، اعم از مسائل فردی اجتماعی.

در اعتقاد شیعه: عصمت به هر دو قسمش - چه عصمت عملی و چه عصمت علمی - برای امام لازم است و این از کلمات علمای بزرگ شیعه امامیه فهمیده می شود. شیخ مفید (ره) در این باره می گوید:

« امامانی که در اجرای احکام و اقامه حدود الهی و حفظ شرایع و تربیت بشر جانشینان پیامبرانند، همچون پیامبران معصوم اند و صدور گناه صغیره (نیز از آنان) روا نیست. آنان در مسائل مربوط به دین و احکام الهی دچار نسیان نخواهند شد. این مطلب مورد قبول همه امامیه است؛ مگر افراد شاذی که با استناد به ظاهر پاره ای از روایات - که تأویلات درستی دارد - به اعتقادی نارست گراییده اند»^۱.

البته اعتقاد به عصمت مختص شیعه امامیه اثنی عشری نیست و اسماعیلیه نیز قائل به عصمت امام می باشند.^۲ شیعه زیدیه عصمت را از شرایط امام نمی دانند؛ ولی به عصمت سه امام نخست - امام علی (ع)، امام حسن (ع) و امام حسین (ع) - اعتقاد دارند. سایر فرقه های اسلامی - مثل معتزله، اشاعره و ماتریدیه ... - عصمت را برای امام شرط نمی دانند.

با توجه به این دو نکته، وارد بحث ادله می شویم:

۱. برهان امتناع تسلسل: یکی از مهم ترین دلایل عصمت امام، «برهان عقلی امتناع تسلسل» است. شکل منطقی این برهان در قالب قیاس استثنایی بدین صورت است:

اگر امام معصوم نباشد، وجود امامان غیرمتنهایی (تسلسل) لازم خواهد آمد. لازم، به حکم عقل، محال و باطل است؛ پس ملزوم نیز محال و باطل خواهد بود.

امت از آن جهت که معصوم نیستند، احتیاج به امام دارند؛ یعنی، چون معصوم نیستند و کاستی در علم و عمل دارند، شخصی را می خواهند که این کاستی آنان را جبران کند؛ مثلاً حدود را اجرا کند و قطعاً حدود باید در حق غیرمعصوم اجرا شود. حال این امامی که اجرای حدود می کند، خود احتیاج به امام بعدی دارد و او هم نیاز به امام دیگر و ... لذا تسلسل پیش می آید و تسلسل محال و باطل است. پس امام باید معصوم باشد تا گرفتار تسلسل نشویم.

۲. آیات: ادله دیگری هم وجود دارد که بعضی از آنها نقلی است؛ مانند: الف. آیه ابتلای ابراهیم: «و اذ ابتلی ابراهیم ربّه بکلماتٍ فاتمهنّ قال انی جاعلک للناس اماماً قال و من ذریّتی قال لا ینال عهدی الظّالمین»^۳.

خداوند در این آیه کسب مقام امامت را از ظالم نفی کرده و فقط غیر او را شایسته مقام امامت می داند. «ظلم» نیز به صورت مطلق آمده و شامل همه ظلم ها و تجاوزها می شود.

ب. آیه اولی الامر: «یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرّسول و اولی الامر منکم»^۴.

^۱ اوائل المقالات، ص ۱۱۵، مصنفات شیخ مفید، ج ۴.
شرح المواقف، ج ۸، ص ۱۵۱ و کشف المراد، ص ۴۹۲. فاضل قوشجی نیز به این مطلب تصریح کرده که اسماعیلیه معتقد به وجوب عصمت امام می باشند. (شرح تجرید الاعتقاد، ص ۳۶۶)
^۲ بقره (۲)، آیه ۱۲۴.
^۳ نساء (۲۴)، آیه ۵۹.

اطاعت از رسول و اولی الامر به صورت مطلق و در کنار اطاعت از خدا آمده است. بنابراین رسول و امام باید معصوم باشند و مرتکب هیچ خطایی نشوند تا اطاعت مطلق از آنان امکان پذیر باشد.

نتیجه مقدمه دوم این است: حال که امام ضرورت دارد، باید معصوم هم باشد.^۱

مقدمه ۳. مصداق یابی به واسطه سبروتقسیم

در این قسمت مصداق امام را به کمک دلیل منطقی «سبروتقسیم» یا «طریق الترید» مشخص می کنیم.

پیشینه تاریخی: متکلمان امامیه از این روش در کتاب های کلامی خود بهره برده اند. به نظر می رسد ابتدا شیخ مفید (ره) از این روش در آثارش استفاده کرد و بعد از ایشان، شاگردش مرحوم سید مرتضی در کتاب الذخیره و دیگر کتاب هایش بکار گرفت. بعد شیخ طوسی در کتاب الغیبه برای اثبات وجود امامت حضرت ولی عصر (عج) به آن استدلال کرد... این روش در آثار متأخرین مشاهده نمی شود.

کیفیت استدلال:

در بخش های قبل گذشت که بعد از پیامبر p در هر زمان، باید امامی باشد. در اینجا سؤال می شود: مصداق چنین امامی در کدام فرقه های اسلامی قرار دارد؟

البته باید دو پیش فرض را پذیرفت: ۱. حق و حقیقت از امت اسلامی خارج نیست؛ ۲. این امام از امت اسلامی بیرون نمی باشد.

حال این امام در میان کدام یک از فرقه های موجود شیعه و سنی قرار دارد؟

برای پاسخ باید تک تک فرقه های اسلامی را مورد بررسی قرار داد تا بعد از خارج کردن آنها، یک فرقه بیشتر باقی نماند. ابتدا به سراغ مذاهب اهل سنت می رویم و بعد فرقه های شیعه را ارزیابی می کنیم.

الف. فرقه های اهل سنت:

اهل سنت اگرچه حکم به ضرورت امام می کنند؛ ولی هیچ یک از فرقه های آن قائل به امام معصوم نمی باشند و برای امام یا خلیفه، جایگاه عصمت قائل نیستند. لذا براساس اصل عصمت امام، آن اشخاص نمی توانند مصداق امام باشند؛ پس امام معصوم در میان فرقه های اهل سنت نیست.

ب. فرقه های تشیع:

وقتی «امام معصوم» در میان فرقه های اهل سنت نبود، باید آن را در میان گروه های شیعه جست و جو کرد؛ و در این جهت باید مذاهب شیعه را بررسی کرد تا روشن شود امام معصوم در میان کدام فرقه شیعی است؟

^۱ برای مطالعه بیشتر ر.ک: فصلنامه انتظار، شماره ۱۲-۱۱ مقاله: «عصمت امام از دیدگاه خرد».

۱. فرقه کیسانیه:

نخستین فرقه ای که در شیعه پدید آمد، فرقه کیسانیه بود. آنان پیروان مختار بن ابی عبیده ثقفی اند و از آنجا که مختار در آغاز کیسان نام داشت، به «کیسانیه» شهرت یافتند. این فرقه محمد بن حنفیه را امام می دانستند. بیشتر آنان به امامت او پس از امام حسن و امام حسین U قائل بودند و برخی نیز به امامت وی پس از امیرالمؤمنین U عقیده داشتند.^۱

آنچه مسلم است، اینان امامت حضرت زین العابدین U را بعد از شهادت امام حسین U نپذیرفتند.

کیسانیه بر این عقیده بودند که محمد حنفیه همان «مهدی موعود(عج)» است و در کوه رضوی در نزدیکی مدینه پنهان شده است.

نقد: این عقیده باطل است؛ زیرا محمد حنفیه معصوم نیست؛ پس شرط امامت را ندارد و تخصصاً از امامت خارج است و نیز خود او ادعای امامت نکرده است.

۲. فرقه زیدیه:

تاریخ پیدایش زیدیه، به قرن دوم هجری باز می گردد. آنان پس از شهادت امام حسین U، زید شهید، فرزند امام زین العابدین U را امام می دانند.

عقیده آنها اجمالاً این است که امام باید زاهد، هاشمی، فاطمی، شجاع، عالم، و مشهربالسیف (اهل جهاد) باشد. بر این اساس امام زین العابدین U را امام علم و زهد می دانند، نه امام جهاد. اینان امامت را به زید بن علی نسبت دادند و امامت محمد بن علی U را نپذیرفتند.

نقد: این عقیده هم باطل است، زیرا خود زید بن علی ادعای امامت نکرده (او در نظر ائمه U نیز مدح شده است). از طرفی زید بن علی معصوم نبود؛ در حالی که امام باید معصوم باشد.

۳. فرقه ناووسیه:

اینان، امام جعفر صادق U را آخرین امام می دانستند و معتقد بودند: ایشان از دنیا نرفته و زنده است و زمانی باز خواهد گشت و در واقع مهدی موعود او است. اینها به ناووسیه شهرت یافتند؛ چون رهبر آنان عبدالله بن ناووس نام داشت.

نقد: ردّ نظریه ناووسیه با فرقه های گذشته تفاوت دارد؛ زیرا اینان شخصی را امام موعود خود می دانند که معصوم و مدعی ناووسیه می گوییم:

یکم، ادله و شواهد مربوط به شهادت امام صادق U به قدری زیاد است که نمی توان منکر آن شد و این یک واقعیت مسلم تاریخی است.

^۱ فرق و مذاهب کلامی، علی ربانی گلپایگانی، ص ۶۲.

دوم. احادیث ائمه دوازده گانه، خلاف دیدگاه ناووسیه را اثبات می کند.

سوم. در بعضی از روایات آمده است: «وقتی از امام صادق ع سؤال شد، آیا شما مهدی امّت هستید؟ حضرت با صراحت آن را نفی کرد و مردم را متوجه امام دوازدهم نمود». روایات در این زمینه، شاهی بر مدعی ما است.

۴. واقفیه

این فرقه بعد از شهادت امام کاظم ع در مقطع خاصی از تاریخ شیعه به وجود آمد. اینها امامت حضرت رضا ع را نپذیرفتند و در امام کاظم ع توقف کردند؛ لذا واقفیه نام گرفتند.

نوبختی در فرق الشیعه می گوید: پس از آنکه موسی بن جعفرالکاظم امام هفتم شیعیان، برای بار دوم در زندان هارون الرشید، محبوس گردید؛ پیروانش دچار اختلاف شده و بر پنج گروه تقسیم شدند: گروه اول رحلت او را در زندان «سندی بن شاهک» قبول کرده و پس از او به امامت فرزندش علی بن موسی الرضا روی آوردند. اما چهار گروه دیگر برخی قائل به مرگ و گروهی قائل به عدم مرگ شده و بالاخره معتقد شدند: در هر حال او همان قائم آل محمد ص است. آنان چشم به راه امام دیگری باقی نماندند و به امام کاظم ع توقف کردند.^۱

نقد: این عقیده هم مردود است؛ به همان دلایلی که در ناووسیه گفته شد.

۵. فرقه اسماعیلیه:^۲

یکی از فرقه های معروف شیعی فرقۀ اسماعیلیه است. آنان اسماعیل (۱۱۰ - ۱۳۸ هـ) بزرگترین فرزند امام صادق ع را - که در زمان حیات پدر درگذشت - امام می دانستند.

منشأ تصور امامت اسماعیل، چند چیز بود: یکی به دلیل بزرگ تر بودن او و دیگری تکریم ویژه ای که امام صادق ع نسبت به ایشان ابراز می کرد.^۳

همچنین ایشان فردی پرهیزگار بود....

به هر حال این گروه امامت امام کاظم ع را نپذیرفتند و معتقد به امامت اسماعیل و فرزندش شدند.

نقد: یکم. اسماعیل معصوم نبود.

دوم: اسماعیل هیچ گاه ادعای امامت نکرد و اگر کسانی برای او ادعای امامت کرده اند دلایل مختلفی داشته است.

ابوالحسن اشعری در ، مقالات الاسلامیین و عبدالقاهر بغدادی در الفراق بین الفرق و شهرستانی در کتاب الملل و النحل همین نظر نوبختی را بیان کرده اند.

اسماعیلیه به فرقه های اصلی و فرعی منشعب شده است. فرقه های اصلی عبارت اند از: اسماعیلیه خاص، مبارکیه، قرمطیه و فرقه های فرعی در آن پدید آمدند که برخی از آنها الان در زمان ما موجودند، مثل فرقه های بُهره، مستعلیه، دروژیه.

^۲ فرق و مذاهب کلامی به نقل از: الفصول المختاره من العیون و المجالس، ص ۳۰۸، ج ۲.

سوم. اسماعیل در زمان حیات امام صادق (ع) از دنیا رفت، و چطور ممکن است امامت از امام حی و زنده، به شخصی که جلوتر از امام زنده از دنیا رفته، منتقل شده باشد!

مرحوم شیخ مفید (ره) در نقد این عقیده می گوید: «اصل یاد شده در جایی است که فرزند بزرگ امام پس از درگذشت امام زنده باشد، با آنکه اسماعیل قبل از درگذشت پدر از دنیا رفته و جنازه او در انتظار همگان تشییع و تدفین گردید. حتی امام صادق (ع) دستور داد تا چند نوبت تابوت (حامل بدن اسماعیل) را روی زمین نهند. حضرت کفن از روی چهره اش برگرفته و به صورت او می نگریست تا کسی در مرگ او دچار شک و تردید نشود».^۱

چهارم. درباره نصب اسماعیل به عنوان امام از طرف حضرت صادق (ع) روایتی نقل شده است.^۲

با بررسی این دیدگاه ها، روشن می شود که هیچ کدام نمی توانند مصداق آن امام موعود باشند. بقیه فرقه ها به نحوی برآمده از اینها.

۶. دوازده امامی

با پژوهش های مختلف روشن می شود که هیچ فرقه ای غیر از اثنی عشری، این امام معصوم را در خود ندارند. مجموعه ادله و شواهد، آن را فقط در شیعه اثنی عشری محدود می کند؛ زیرا این مکتب:

۱. معتقد به ضرورت وجود امام در هر عصری است.

۲. معتقد به عصمت امام است.

۳. معتقد به ولادت حضرت مهدی (ع) است و او را امام زمان می داند.

پس مصداق امام فقط در شیعه امامیه اثنی عشری خواهد بود و او وجود حضرت حجه ابن الحسن العسکری (ع) است.

نکته:

اگر کسی بگوید: نه حرف شما باشد و نه حرف ما، در این صورت چه اتفاقی خواهد افتاد؟

لازمه حرف یاد شده این خواهد بود که «حق» خارج از دایره اسلام باشد و حال آنکه این برخلاف اجماع مسلمین است که می گویند: حق بیرون از دایره اسلام نیست.

پس باید به نتیجه این روش منطقی گردن نهاد و چاره ای غیر از این نیست.

مقدمه ۴. وجود حضرت مهدی (ع)

^۱ همان.

^۲ همان.

این مقدمه عقلی نیست؛ زیرا مستند به گزارش های حسی است (حسی بودن مقدمه خدشه ای به استدلال، وارد نمی کند). ولادت حضرت ولی عصر^۱ در نزد شیعه اثنی عشری اجماعی است و هیچ گونه تردیدی در آن نیست؛ زیرا بنابر قول مشهور، آن حضرت در پانزدهم شعبان سال ۲۵۵ هـ. ق^۱ متولد شده و پدرش امام حسن عسگری^۲ و مادرش نرجس خاتون است. آن حضرت در سال ۲۶۰ هـ. ق به امامت رسید.

اهل سنت بر این عقیده اند که مهدی موعود خواهد آمد و شکی در این زمینه نیست؛ ولی در ولادت ایشان با شیعه همراه نشدند. البته آنان می گویند: مهدی^۳ از فرزندان پیامبر^۴ و فرزند فاطمه^(علیها السلام)، ... است. در مورد ولادت او، بیشتر اهل سنت می گویند: مهدی^۵ به دنیا نیامده است؛ ولی برخی از علمای آنها معتقد به تولد او هستند و حتی بعضی گفته اند: او فرزند امام حسن عسگری^۶ است. گفتنی است آن دسته از علمای اهل سنت که گرایش های عرفانی دارند، معتقد به ولایت حضرت شدند؛ البته به عنوان انسان کامل

در اینجا به برخی از ادله ولادت حضرت مهدی اشاره می شود:

۱. تصریح امام حسن عسگری^۷ به ولادت فرزندش مهدی^۸.
۲. شهادت دادن حضرت حکیمه خاتون دختر امام جواد^۹ و عمه امام عسگری^{۱۰}.
۳. شهادت افرادی که در عصر حیات امام حسن عسگری^{۱۱} خدمت حضرت مهدی^{۱۲} رسیدند؛ نظیر: ابراهیم بن ادريس ابواحمد، ابراهیم بن عبده نیشابوری، احمد بن اسحاق قمی، سعد بن عبدالله اشعری و ...^{۱۳}.
۴. شهادت کسانی که در عصر غیبت صغری، خدمت آن حضرت رسیدند؛ اعم از وکلا و غیر وکلا.^{۱۴}
۵. شهادت کسانی که در خانه امام عسگری^{۱۵} مشغول خدمت بودند (کنیزان، غلامان و خادمان) و حضرت ولی عصر (عج) را رؤیت کردند؛ نظیر: طریف خادم، ابوالادیان خادم، ابوغانم خادم و ...^{۱۶}.
۶. گواهی برخی از علمای اهل سنت که نسابه (تبارشناس) می باشند؛ مثل نسابه شهیر ابونصر سهل بن عبدالله داود بن سلیمان بخاری، سید عمری (نسابه معروف قرن پنجم)، فخر رازی شافعی، مروزی ازورقانی و ...^{۱۷}.
۷. اعتراف برخی از علمای اهل سنت به اینکه مهدی^{۱۸} فرزند امام حسن عسگری^{۱۹} است؛ مثل کمال الدین محمد بن طلحه شافعی، سبط بن جوزی، محمد بن یوسف ابوعبدالله گنجی شافعی، نورالدین علی بن محمد بن صباغ مالکی، فضل بن روزبهان و ...^{۲۰}.

^۱ برخی سال ولادت را ۲۵۴ و ۲۵۶ گفته اند.

^۲ اصول کافی، ج ۱، ص ۳۲۸، ح ۲، از باب ۷۶.

^۳ کمال الدین، صدوق، ج ۲، ص ۴۲، ح ۵ و ۶.

^۴ مهدی منتظر در اندیشه اسلامی، تأمر العمیدی، صص ۱۶۸ - ۱۷۲.

^۵ کمال الدین، صدوق، ج ۲، باب ۴۳.

^۶ همان.

^۷ در انتظار ققنوس، صص ۱۸۸ - ۱۹۸.

برای مطالعه بیشتر:

البواقیت و الجواهر شعرانی، ج ۲، ص ۱۴۳؛ مطالب السؤل ابن طلحه شافعی، ج ۲، ص ۱۲، ص ۷۹، تذکره الخواص، ابن جوزی، ص ۳۶۳،

^۸ البیان فی اخبار صاحب الزمان، ب ۲۵، ص ۵۲۱، الفصول المهمه، ص ۲۹۱ و

در تأیید این مطالب روایاتی از پیامبر P نقل شده است که: «خلفای من دوازده تن هستند، نخستین آنان علی و آخرین شان مهدی است». همچنین دلایل و شواهد زیادی بر ولادت آن حضرت وجود دارد که انکار آن را محال می نماید.

پس با چهار مقدمه - به خصوص برهان سبر و تقسیم - می توان امامت امام زمان U را اثبات کرد.